

افغانستان در قرن ۱۹

(۵)

بهر حال دوست محمد خان نیز از عقب باقوای خود حرکت کرده در موضع شال (کوئته) به محمد عظیم خان پیوست و ظاهراً اظهار اطاعت و همکاری نمود ولی در باطن با برادران قندهاری و پشاوروی خویش مشغول مفاهمه بود تا آنهارا بر خلاف محمد عظیم خان با خود همنا سازد علت استمداد میران سند از محمد عظیم خان این بود که بعد از معاهده شاه شجاع با میران سند در سال ۱۸۰۸ ع (۱۲۳۶ ه ق) و فرار گرفتن شاه موصوف در شکارپور و عهد و پیمان مردم سند نسبت به اینکه شاه محمود و محمد عظیم خان برادرانش را در سند راه انداد و در موقع توجه شاه شجاع بطرف قندهار با و کمک نمایند و پس از اشغال تاج و تخت افغانستان از تادیبه مالیات مرفوعه لقم باشند چون در سند اداره بازی زیاد بود (بقول ستیوارن افستن) کار گذار انگلیس در هند شمالی بنام دفع دزدان بالشکری در سند داخل شده و باین قسم انگلیس ها خواستند نفوذ خود را در سند علیاً بطور غیر محسوس پهن سازند میران سند از داخل شدن عسکر انگلیس در سند ترسیده ب فکر اینکه مبادا خیال اشغال سند را داشته باشند از یک طرف از سردار محمد عظیم خان و از طرف دیگر از شاه شجاع امداد خواست شاه شجاع نیز با عسکری که در اختیار خود داشت بنای فعالیت را گذاشته و در شکارپور تیر تیرتیرات میگرفت درین وقت بود که سردار محمد عظیم خان بمعیت شیردل خان و دوست محمد خان و پیر محمد خان و دیگر برادران خود از راه بولان رسیده به سند داخل شد شاه شجاع که قوه مقابله را نداشت از شکارپور عقب نشست و به اودیسانه رفت و انگلیس ها نیز عساکر خود را از علاقه سند خارج ساختند سردار محمد عظیم خان از میران سند مالیات آن ولایت را مطالبه کرد میران سند که در اول هم بازی دو جانبه را فکری داشتند از دادن تمام مالیه انگار کردند و دوست محمد خان و شیردل خان و پیر محمد خان که میدانستند محمد عظیم خان از این بول بایشان حق کافی نخواهد داد و بیشتر آن را خود تصاحب خواهد کرد با میران سند علیحده داخل مراد شده قرار دادند که اگر چنانچه برای هر یک از ایشان يك يك لک روپیه علیحده بدهند آنها با عساکر خود مراجعت خواهند کرد و آن وقت محمد عظیم خان از مطالبه بول زیاد مجبوراً منصرف خواهد شد (۱) ایشان چنان کردند و محمد عظیم خان خود را تنها مید و مجبور شد همان سه لک روپیه را که میران سند قبول کرده اند اخذ و از باقی مالیات چند ساله که فریب ۱۵ لک روپیه علیحده میشد صرف نظر کنند بنا بر آن رحمدل خان برادر خود را حاکم سند مقرر کرده خود از راه قندهار طرف کابل مراجعت کرد . دوست محمد خان که بیشتر خود را به قندهار رسانده بود فکری داشت که قبل از مراجعت محمد عظیم خان به کابل داخل شود و این شهر را بدست بیاورد و درین کار موافقت یردل خان حکمران قندهار را که او هم برادر کلان و بانفوذ بود جستجو میکرد . اما یردل خان بحرف اوائلتفاتی نکرده ، و موقعیتی برای او در قندهار قائل نشد بنا بر آن بعجله طرف کابل حرکت کرد و در راه سران قبائل را نیز ملاقات نموده و بطرف داری خویش تشویق کرد بمجرد رسیدن بکابل به کوه دامن رفت و مشغول آمادگی شد . اما سردار محمد عظیم خان بسرعت از عقب او رسیده نواب عبدالصمد خان برادر بزرگ خود را نزد او فرستاد تا از کوهستان خارج شود .

دوست محمد خان با خاطر افسرده نژد برادران خویش به پشاور رفت و آنها هم بنا بر اعتماد نکردند و از پشاور دورش ساخته تنها علاقه کوهات را به او گذاشتند - درین وقت محمدعظیم خان به معیت ایوب شاه برای جمع آوری مالیات پشاور و دیگر ولایات شرقی سلطنت افغانستان و ضمناً جهت نشان دادن سلطه حکومت مرکزی بطرف پشاور حرکت کرده دوست محمد خان را از کوهات برطرف ساخت و بنا بر وعده داد که در کابل برای او پسر جائی که مایل باشد حکومت خواهد داد و کوهات را به رحیمداد خان کاکای خود سپرد. دوست محمد خان همایشان به کابل آمده و دوباره به حکومت غزنی تعین گردید و بدون معطلی به تکمیل نقشه ترتیبات حربی خود در آن جا شروع کرد. محمدعظیم خان که از ترتیبات او شنید باز اظهار فرستاد که از تدارکات جنگی صرف نظر کنند اما دوست محمد خان به آن گوش نداد. محمدعظیم خان که بروطنین بود برای منصرف ساختن او عسکری به آن طرف سوق کرد و سپس خودش نیز از کابل حرکت نمود. پس از ۸ روز محاصره بالاخره باز نواب عبدالصمد خان در میان شده مصالحه شد. دوست محمد خان نژد محمدعظیم خان آمد و آشتی کردند و دوست محمد خان تعهد نمود که دیگر نمرود نمیکند درین بین خیر رسید که رنجیت سنگ به دیره اسمعیل خان لشکر کشیده و حافظ محمدنواب حاکم افغانی به مقابله پرداخته و آخر الامر از سبب قیلت نفر سگ ها غالب و شهرهای بابا بکرو لیا و منگیب را یکی بعد دیگری اشغال کرده اند و نوابمذکور خراج گذار سگ ها شده است (۱۸۲۱ ع ۱۲۳۷ ه ق) سردار محمدعظیم خان از شنیدن این خبر بنا وجود عدم آمادگی و مشاغل زیادیکه در داخل داشت تحمل نتوانسته برای استرداد این ولایت و تمامین اراضی این سوی رود سند و تسخیر قلعه خیر آباد تصمیم نمود و ای بسزودی اوضاع داخلی تیره تر شده. در حالیکه مستعد حرکت بود او را از عزیمت باز داشت و خوف برادران و اینکه در غیاب او مصدر مخالفت شوند بیشتر او را بریشان ساخت و اینکه از همراهی با او سر باز زدند. عزائم او را از بین برد و زمامدار سگ از این سکوت جدی تر شده. در سال ۱۸۲۲ ع اوائل (۱۳۳۸ ه ق) باز قصد پشاور نمود و یکی از طرفداران مسلمان خود موسوم به فقیر عزیزالدین را بطرف پشاور فرستاد. یار محمد خان حکمران پشاور که ازین قصد رنجیت خبر شد. از کابل امداد خواست و محمدعظیم خان که تجاوزات سگ ها را دامنه داردید بالاخره هر طور بود بناقوای اندکی که داشت در جنوری (۱۸۲۳ ع ۱۲۳۸ ه ق) جانب پشاور عزیمت نمود و درین جا هم به جمع آوری عسکر ملی از بین قبائل افغانی پرداخته جانب اتک حرکت کرد رنجیت هم فوانی بسر کرده گی شیرسنگ اعزام داشت و قلعه جهانگیر را در کنار اتک محاصره نمود و آخر الامر بسبب نرسیدن کمک این قلعه کشوده شد و ساخلوی افغان عقب نشست اما این ناکامی تأثیرات شدیدی بر روحیات افغان ها نموده محمدعظیم خان نیز از آن استفاده کرد و جوش جهادرادر راه دین و وطن در بین قبایل یوسف زائی و ختک شعله ور ساخت رحمدل خان و زمان خان هم در بین قوم در آمده آنها را به اجتماع در زیر بیرق افغانی و اسلامی دعوت کردند و این قبائل با افریدی ها در نقاط مرتفعه که به نوشهره و ساحل چپ رود کابل حاکم بود موقع گرفتند. محمدعظیم خان که بنا بر اوضاع نا آرام داخلی همیشه خزینه خویش را (۱)

(۱) خزائن محمدعظیم خان را فبریه ۲ میلیون و پنجاه هزار پوند تخمین میکنند

اما سراج التواریخ ۹ لک رویه میداند و نظر به عوائد مملکت نظریه اخیر معقول تر است.

با خود نقل و حرکت میداد آن را در موضع متین تری واقع قلعه (مچینان) گذاشته خود برای محاربه با سحکان حاضر شد. اما پیش از اقدام به حرب چون قوه عظیم سکها را خوب میدانست پیغامی برای سر عسکر سک فرستاد که باید اراضی غصب کرده را مسترد نموده از جنگ رهائی یابند. از طرف دیگر زمامدار مجیل سک که او هم از قوه افغانها میترسید میخواست از راه انتریک پیش بیاید و بنا بر آن فرصت بیکار داشت ازین رو جواب قطعی را معطل گذاشته با سرداران پشاور داخل مفاهمه شد که اگر چنانچه از محمد عظیم خان جدائی اختیار کنند، رنجیت حکومت پشاور را بایشان خواهد گذاشت. نتیجه این شد که یار محمد خان حکمران پشاور بین رنجیت و محمد عظیم خان واسطه مذاکرات قرار گرفته در ضمن به تلقین رنجیت خواه دانسته و خواه ندانسته به محمد عظیم خان پیغام آورد که رنجیت به طور خفیه مچینا که عائله و خزائن سردار به آن جامی باشد حمله کرده است رنجیت که این خبر را جعل کرده بود از سبب این بود که میدانست محمد عظیم خان علاقه مخصوص به تروت خود دارد چنانچه این چال همانطور که رنجیت فکر کرده بود کارگرافتاده محمد عظیم خان بدون اینکه به تصدیق و تحقیق آن بپردازد خود بطرف مچینا حرکت کرد و او را امر مراجعت بطرف پشاور داد. و بلا معطل فامیل و خزائن خود را از مچینا برداشته جانب پشاور عزیمت نمود و قوای ملی که خود را بی سر یافتند در عین جوش و خروش مایوس و یوا گشته شدند و رنجیت هم بقوای خویش امر کرد تا آنها را تعاقب نمایند و اسلحه سنگین شان را تصرف شوند.

باینقسم محمد عظیم خان بیک خبر غلط و حیاهت حربی دشمن، نه تنها بدون حصول کدام مقصدی پس از آن همه زحمات و مصارف و جمع آوری از پشاور باز گشت بلکه ضعف خود را به دشمن بیشتر نمایانده جنگی را که فتح آن بیشتر محتمل بود به شکست غیر منظم منجر ساخت. اینکه بگوئیم چرا محمد عظیم خان چنین ضعف نفس از خود نشان داد و چرا یار محمد خان در دسه رنجیت بطور شعوری یا غیر شعوری شرکت ورزید حاجت به بسیار کنجکاوئی ندارد و دوره اولاد پشاور شاه و برادران وزیر فتح خان از همه واقعات بقدری مملو است که حتی عین یک واقعه درین دوره چند بار بدون کمترین تغیری تکرار شده است چنانچه همین واقعه فوق الذکر نیز چند سال بعد حین لشکر کشی دوست محمد خان به مقابل رنجیت عیناً تکرار شد. و علت العلیل آن را در نفاق و شخص پرستی سران و سرداران میتوان یافت. والا اگر چنانچه همه برادران در مقابل سسکها بهم متحد و یکدست میبودند و بالا اقل محمد عظیم خان تدبیر و شجاعت دوست محمد خان را برای خود مثل وزیر فتح خان تأمین میکرد و بیکدیگر بد گمان نمی بودند ازین وقت جلو حرص و آرز رنجیت سنگت گرفته میشد و کار بجائی که پشاور را هم بگیرد و کابل را نیز تهدید کند نمیکشید. خلاصه محمد عظیم خان پس ازین ناکامی بلاجهت، سراسیمه بطرف جلال آباد روان شد و در راه جراحت خفیفی هم برداشته بود در جلال آباد برادرانش او را ملامت کردند. لاجرم دوست محمد خان را مامور کرد تا اگر ممکن شود قوای پراکنده شده را باریکتر جمع آوری کند و خود از فرط فشار روحی توقف نتوانسته با وجود مریضی جانب کابل حرکت کرد ولی در راه حالت صحی او خراب تر شده، مرض پیچ نیز دا منگیر او گردید و در کوتل لته بند بعمر ۳۸ سالگی وفات یافت.

دوست محمد خان با خاطر افسرده نژد برادران خویش به پشاور رفت و آنها هم بنا بر اعتماد نکردند و از پشاور دورش ساخته تنها علاقه کوهات را به او گنذاشتند - درین وقت محمدعظیم خان به معیت ایوب شاه برای جمع آوری مالیات پشاور و دیگر ولایات شرقی سلطنت افغانستان و ضمناً جهت نشان دادن سلطه حکومت مرکزی بطرف پشاور حرکت کرده دوست محمد خان را از کوهات برطرف ساخت و بنا بر وعده داد که در کابل برای او پسر جائی که مایل باشد حکومت خواهد داد و کوهات را به رحیمداد خان کاکای خود سپرد. دوست محمد خان همایشان بکابل آمده و دوباره به حکومت غزنی تعین گردید و بدون معطلی به تکمیل نقشه ترتیبات حربی خود در آن جا شروع کرد. محمدعظیم خان که از ترتیبات او شنید باز اظهار فرستاد که از تدارکات جنگی صرف نظر کنند اما دوست محمد خان به آن گوش نداد. محمدعظیم خان که بروطنین بود برای منصرف ساختن او عسکری به آن طرف سوق کرد و سپس خودش نیز از کابل حرکت نمود پس از ۸ روز محاصره بالاخره باز نواب عبدالصمد خان در میان شده مصالحه شد. دوست محمد خان نژد محمدعظیم خان آمد و آشتی کردند و دوست محمد خان تعهد نمود که دیگر نمرود نمیکند درین بین خیر رسید که رنجیت سنگ به دیره اسمعیل خان لشکر کشیده و حافظ محمدنواب حاکم افغانی به مقابله پرداخته و آخر الامر از سبب قیلت نفر سگ ها غالب و شهرهای بابا بکرو لیا و منگیب را یکی بعد دیگر اشغال کرده اند و نوابمذکور خراج گذار سگ ها شده است (۱۸۲۱ ع ۱۲۳۷ ه ق) سردار محمدعظیم خان از شنیدن این خبر بنا وجود عدم آمادگی و مشاغل زیادیکه در داخل داشت تحمل نتوانسته برای استرداد این ولایت و تمامین اراضی این سوی رود سند و تسخیر قلعه خیر آباد تصمیم نمود و ای بسزودی اوضاع داخلی تیره تر شده. در حالیکه مستعد حرکت بود او را از عزیمت باز داشت و خوف برادران و اینکه در غیاب او مصدر مخالفت شوند بیشتر او را بریشان ساخت و اینکه از همراهی با او سر باز زدند. عزائم او را از بین برد و زمامدار سگ از این سکوت جدی تر شده. در سال ۱۸۲۲ ع اوائل (۱۳۳۸ ه ق) باز قصد پشاور نمود و یکی از طرفداران مسلمان خود موسوم به فقیر عزیزالدین را بطرف پشاور فرستاد. یار محمد خان حکمران پشاور که ازین قصد رنجیت خبر شد. از کابل امداد خواست و محمدعظیم خان که تجاوزات سگ ها را دامنه داردید بالاخره هر طور بود بناقوای اندکی که داشت در جنوری (۱۸۲۳ ع ۱۲۳۸ ه ق) جانب پشاور عزیمت نمود و درین جا هم به جمع آوری عسکر ملی از بین قبائل افغانی پرداخته جانب اتک حرکت کرد رنجیت هم فوانی بسر کرده گی شیرسنگ اعزام داشت و قلعه جهانگیر را در کنار اتک محاصره نمود و آخر الامر بسبب نرسیدن کمک این قلعه کشوده شد و ساخلوی افغان عقب نشست اما این ناکامی تأثیرات شدیدی بر روحیات افغان ها نموده محمدعظیم خان نیز از آن استفاده کرد و جوش جهادرادر راه دین و وطن در بین قبایل یوسف زائی و ختک شعله ور ساخت رحمدل خان و زمان خان هم در بین قوم در آمده آنها را به اجتماع در زیر بیرق افغانی و اسلامی دعوت کردند و این قبائل با افریدی ها در نقاط مرتفعه که به نوشهره و ساحل چپ رود کابل حاکم بود موقع گرفتند. محمدعظیم خان که بنا بر اوضاع نا آرام داخلی همیشه خزینه خویش را (۱)

(۱) خزائن محمدعظیم خان را فبریه ۲ میلیون و پنجاه هزار پوند تخمین میکنند

اما سراج التواریخ ۹ لک رویه میداند و نظر به عوائد مملکت نظریه اخیر معقول تر است.

با خود نقل و حرکت میداد آن را در موضع متین تری واقع قلعه (مچینان) گذاشته خود برای محاربه با سحکان حاضر شد . اما پیش از اقدام به حرب چون قوه عظیم سکاها را خوب میدانست پیغامی برای سر عسکر سکا فرستاد که باید اراضی غصب کرده را مسترد نموده از جنگ رهائی یابند . از طرف دیگر زمامدار مجیل سکا که او هم از قوه افغانها میترسید میخواست از راه انتریک پیش بیاید و بنا بر آن فرصت بیکار داشت ازین رو جواب قطعی را معطل گذاشته با سرداران پشاور داخل مفاهمه شد که اگر چنانچه از محمد عظیم خان جدائی اختیار کنند ، رنجیت حکومت پشاور را بایشان خواهد گذاشت . نتیجه این شد که یار محمد خان حکمران پشاور بین رنجیت و محمد عظیم خان واسطه مذاکرات قرار گرفته در ضمن به تلقین رنجیت خواه دانسته و خواه ندانسته به محمد عظیم خان پیغام آورد که رنجیت به طور خفیه مچینا که عائله و خزائن سردار به آن جامی باشد حمله کرده است رنجیت که این خبر را جعل کرده بود از سبب این بود که میدانست محمد عظیم خان علاقه مخصوص به تروت خود دارد چنانچه این چال همانطور که رنجیت فکر کرده بود کارگرافتاده محمد عظیم خان بدون اینکه به تصدیق و تحقیق آن بپردازد خود بطرف مچینا حرکت کرد و او را دورا امر مراجعت بطرف پشاور داد . و بلا معطل فامیل و خزائن خود را از مچینا برداشته جانب پشاور عزیمت نمود و قوای ملی که خود را بی سر یافتند در عین جوش و خروش مایوس و یوا گشته شدند و رنجیت هم بقوای خویش امر کرد تا آنها را تعاقب نمایند و اسلحه سنگین شان را تصرف شوند .

باینقسم محمد عظیم خان بیک خبر غلط و حیاهت حربی دشمن ، نه تنها بدون حصول کدام مقصدی پس از آن همه زحمات و مصارف و جمع آوری از پشاور باز گشت بلکه ضعف خود را به دشمن بیشتر نمایانده جنگی را که فتح آن بیشتر محتمل بود به شکست غیر منظم منجر ساخت . اینکه بگوئیم چرا محمد عظیم خان چنین ضعف نفس از خود نشان داد و چرا یار محمد خان در دسه رنجیت بطور شعوری یا غیر شعوری شرکت ورزید حاجت به بسیار کنجکاوئی ندارد و دوره اولاد پشاور شاه و برادران وزیر فتح خان از همه واقعات بقدری مملو است که حتی عین یک واقعه درین دوره چند بار بدون کمترین تغیری تکرار شده است چنانچه همین واقعه فوق الذکر نیز چند سال بعد حین لشکر کشی دوست محمد خان به مقابل رنجیت عیناً تکرار شد . و علت العلیل آن را در نفاق و شخص پرستی سران و سرداران میتوان یافت . والا اگر چنانچه همه برادران در مقابل سسکها بهم متحد و یکدست میبودند و بالا اقل محمد عظیم خان تدبیر و شجاعت دوست محمد خان را برای خود مثل وزیر فتح خان تأمین میکرد و بیکدیگر بد گمان نمی بودند ازین وقت جلو حرص و آرز رنجیت سنگت گرفته میشد و کار بجائی که پشاور را هم بگیرد و کابل را نیز تهدید کند نمیکشید . خلاصه محمد عظیم خان پس ازین ناکامی بلاجهت ، سراسیمه بطرف جلال آباد روان شد و در راه جراحت خفیفی هم برداشته بود در جلال آباد برادرانش او را ملامت کردند . لاجرم دوست محمد خان را مامور کرد تا اگر ممکن شود قوای پراکنده شده را باریکتر جمع آوری کند و خود از فرط فشار روحی توقف نتوانسته با وجود مریضی جانب کابل حرکت کرد ولی در راه حالت صحی او خراب تر شده ، مرض پیچ نیز دا منگیر او گردید و در کوتل لته بند بعمر ۳۸ سالگی وفات یافت

و نقش او بکابل آورده شد و در مزار عاشقان و عارفان علیه الرحمه دفن گردید
(۱۸۲۳ ع - ۱۲۳۸ ه ق) (۱)

شک نیست که سردار محمدعظیم خان بعد از وزیر فتح خان ، یکی از مدبر ترین افراد
خاندان یابنده خان مرحوم بوده و افکار نسبتاً خوبی هم برای مملکت داشت و طرفدار
مرکزیت حکومت بوده و ملوک الطوائفی را نمی پسندید و جاه طلبی شخصی او هم زیاد
بود و به یک رول درجه دوم در بین برادران قانع نمیشد اولیت و قیادت را می خواست
اما از یکطرف پول دوستی او و از طرف دیگر عدم اعتماد او بر دیگران
سبب ناکامی او گردید و در وقت او قسمت بزرگ ولایات شرقی افغانستان چون
دیوه جات و حوالی پشاور از دست رفته راه دست گذاری سک ها بر پشاور نیز از همین
وقت باز گردید و نفوذ رنجیت تاپشاور و خیبر توسعه یافت . و بزرگترین خبط محمدعظیم خان
قطع نظر از ناکامی او به مقابل سک ها مسئله تعیین جانشین او بود که باشخص پرستی محض
پسر بی کفایت و دیوانه مزاج خود را بعوض خویش تعیین کرد و برادران لایق خود چون
دوست محمدخان و شیردل خان را به تابعیت او مجبور ساخت و این مسئله سبب حدوث بدبختی های
بزرگی برای افغانستان گردید و الا اگر از شخصیات صرف نظر و به حقایق چشم کشوده ،
دوست محمد خان را که از هر جهت لیاقت حکمگذاری را داشت جانشین خویش میساخت
و فکرو وزارت موروثی را از دماغ خود میکشید ، شک نیست که هم برای نام خودش و هم
برای خاندانش و هم برای افغانستان خیلی مفید ثابت میگشت اما افسوس که محمدعظیم خان
این حقایق را دیده و دانسته صرف نظر کرده قبل از وفات ، حبیب الله خان پسر ضعیف العقل
خویش را (که بعداً عملاً دیوانه شد) به جانشین خود تعیین و وصایت او را به نواب عبدالجبار خان
برادر بزرگ خود تفویض کرد (۲) و باین قسم بدست خود زمینه را برای کشمکش های
تازه بین پسر و برادران خویش حاضر ساخت .

فصل هفتم در کشمکش خاندان و سر حکومتی کابل

و قیادت سبلین جابر ادوان بالائی کزانی

بعد از مرگ سردار محمدعظیم خان حبیب الله خان پسرش عهده پدر را احراز کرد و ایوب شاه
که جز نام از سلطنت کامی نداشت ، به انطوری اختیار باقیمانده ، ولی پسرش شهزاده اسمعیل بر
اقتدار حبیب الله خان رشک برده مترصد فرصت بودا گرچه محمدعظیم خان که از عقل و اداره
پسر خود اطمینان نداشت ، نواب جبار خان را وصی و ولی او مقرر کرده بود ، اما حبیب الله
خان بزودی این وصیت پدر را فراموش و نواب را بحکومت غلظاتی اعزام داشت و بخود
سری شروع کرد و بعیاشی پرداخت . از طرف دیگر بعد از مراجعت سردار محمدعظیم خان
از پشاور رنجیت سنگ ، در حال تعقب قوای او به هشت نفر و سپس به پشاور داخل شده این
ولایت را نیز تصرف کرد (مارچ ۱۸۲۳ ع - ۱۲۳۸ ه ق) . اما چون میدانست که اداره پشاور

(۱) در کتیبه مزار او این بیت نقش است :

چو بر سند سال وفاتش بگو - بخلد برین ایزدش جا دهد (۱۲۳۸ ه ق)

(۲) و این ، يك سیاحت در غزنی ، کابل ، افغانستان صفحه ۳۴۴

بسبب جوش ملی و دیشی افغانها بطور مستقیم از طرف عمال خود ارمنکن نخواهد بود ، بنابراین حکومت پشاور و توابع آن را دوباره و از طرف خود بسر دارانیکه قبلاً در آن جا حکومت داشتند تعویض کرد و باینقسم بین برادران دشمنی و جدائی را نیز ایجاد و تقویه نمود دوست محمد خان که بامر سردار محمد عظیم خان قیادت فتون افغانی را برای مدافعه پشاور بکف گرفته بود ، زمانیکه از تقسیمات پشاور شنید مجادله را بی نتیجه و ناممکن دیده ، نزد برادران خود شافت ولی آنها چیز ذیل قناعتی نپا دادند ، درین بین که دوست محمد خان در پشاور مصروف بود ، وضعیت بین حبیب الله خان و شهزاده اسمعیل جدی شده شهزاده موصوف چون از پدر خود ما یوس شد که بر خلاف حبیب الله خان اقدامی نخواهد کرد بفکر اقدام مستقیم افتاده و جمعیتی را بدور خود جمع کرد حتی بیکبار برای شروع عملیات از کابل براه سنجک فرار اختیار نمود ولی مراجعت داده شد حبیب الله خان از عاقبت خود ترسیده از کاکاهای قندهاری خود امداد خواست (۱) سرداران قندهار در اثر شنیدن خبر مرگ سردار محمد عظیم خان برای احراز قیادت فامیلی فکر داشتند بکابل آمده و وضعیت را معلوم کنند و هم از خزائن متروکه محمد عظیم خان سهم خود را حاصل نمایند ، ولی از سبب اینکه رئیس شان شیردل خان برای اشغال هرات از دست شاه محمود به آن طرف عزیمت کرده بود ، دیگران از شنیدن این خبر برای او که در کار معاصره هرات مصروف بود پیغام فرستاده مشوره خواستند و او جواب داد که خودش بزودی میرسد پدرل خان با قوای خویش باید فوری طرف کابل حرکت کند ، پدرل خان که وضعیت کابل را خراب دید و دوام سلطنت ظاهری سدوزائی را بی لزوم دانست ، فیصله کرد که باید این عایق بیهوده را از سر راه خود برداشته حکومت را کاملاً بکف خود بگیرد و با آزادی تمام بهمکاری برادران خویش مملکت را اداره کند ، روی این نظریه که واقعا يك فکر معقول بود و اگر تا اخیر عملی و کامیاب میشد برای افغانستان نتایج خوبی را بارمی آورد - از ایوب شاه ملاقات خواست و بارگت داخل شده - پیشچاهان تمام بر ایوب شاه دست نهاده که محافظین او نیز حاضر بودند ، حمله کرد و او را دستگیر نمود (۲) املا شهزاده اسمعیل پسرش از خود مدافعه کرده کشته شد ، و باینقسم پدرل خان بسلطنت سدوزائی در مرگ سردار محمد عظیم الله خان خاتمه داد ولی سلطنت محمد زائی را فوراً جانشین آن ساخت زیرا از برادران خود هم اندیشه داشت و این يك سهو بود زیرا وضعیت را برای خود سرداران محمد زائی نیز در آینده مشکل تر ساخته ، دوست محمد خان سالها انتظار کشید تا این کار را که پدرل خان از کم جرئتی در موقعش عملی نکرد جائه عمل بیوشاند و درین قدر مدت افتد سلطنت بکاملی

(۱) هوک : - اردوی سند صفحه (۴۰۹) سراج التواریخ توجه پدرل خان را بکابل

برای جلوگیری از حیف و میل شدن خزینة محمد عظیم خان بدست حبیب الله خان ضریف المقل وضعیت الاخلاق میداند نه به دعوت حبیب الله خان (جلد اول صفحه ۱۰۶) .

(۲) ایوب شاه پس از چندی بواسطه حاجی علی نام چنداولی بلباس تبدیل از محبس

خارج و در قلعه برج وزیر واقع چارباغ آورده شده تسلیم نواب محمد زمان خان گردید که در بدل يك لك افغانی به پنجاب رسانده شده تسلیم رنجیت سنگ گردید و در لاهور سکونت اختیار کرد .

و نقش او بکابل آورده شد و در مزار عاشقان و عارفان علیه الرحمه دفن گردید
(۱۸۲۳ع - ۱۲۳۸ هـ ق) (۱)

شک نیست که سردار محمدعظیم خان بعد از وزیر فتح خان ، یکی از مدبر ترین افراد
خاندان یابنده خان مرحوم بوده و افکار نسبتاً خوبی هم برای مملکت داشت و طرفدار
مرکزیت حکومت بوده و ملوک الطوائفی را نمی پسندید و جاه طلبی شخصی او هم زیاد
بود و به یک رول درجه دوم در بین برادران قانع نمیشد اولیت و قیادت را می خواست
اما از یکطرف پول دوستی او و از طرف دیگر عدم اعتماد او بر دیگران
سبب ناکامی او گردید و در وقت او قسمت بزرگ ولایات شرقی افغانستان چون
دیوه جات و حوالی پشاور از دست رفته راه دست گذاری سک ها بر پشاور نیز از همین
وقت باز گردید و نفوذ رنجیت تاپشاور و خیبر توسعه یافت . و بزرگترین خبط محمدعظیم خان
قطع نظر از ناکامی او به مقابل سک ها مسئله تعیین جانشین او بود که باشخص پرستی محض
پسر بی کفایت و دیوانه مزاج خود را بعوض خویش تعیین کرد و برادران لایق خود چون
دوست محمدخان و شیردل خان را به تابعیت او مجبور ساخت و این مسئله سبب حدوث بدبختی های
بزرگی برای افغانستان گردید و الا اگر از شخصیات صرف نظر و به حقایق چشم کشوده ،
دوست محمد خان را که از هر جهت لیاقت حکمگذاری را داشت جانشین خویش میساخت
و فکرو وزارت موروثی را از دماغ خود میکشید ، شک نیست که هم برای نام خودش و هم
برای خاندانش و هم برای افغانستان خیلی مفید ثابت میگشت اما افسوس که محمدعظیم خان
این حقایق را دیده و دانسته صرف نظر کرده قبل از وفات ، حبیب الله خان پسر ضعیف العقل
خویش را (که بعداً عملاً دیوانه شد) به جانشین خود تعیین و وصایت او را به نواب عبدالجبار خان
برادر بزرگ خود تفویض کرد (۲) و باین قسم بدست خود زمینه را برای کشمکش های
تازه بین پسر و برادران خویش حاضر ساخت .

فصل هفتم در کشمکش پسران و سردار حکومت در کابل

و قیادت سبلین جابر ادوان بپسران کزانی

بعد از مرگ سردار محمدعظیم خان حبیب الله خان پسرش عهده پدر را احراز کرد و ایوب شاه
که جز نام از سلطنت کامی نداشت ، به انطوری اختیار باقیمانده ، ولی پسرش شهزاده اسمعیل بر
اقتدار حبیب الله خان رشک برده مترصد فرصت بودا گرچه محمدعظیم خان که از عقل و اداره
پسر خود اطمینان نداشت ، نواب جبار خان را وصی و ولی او مقرر کرده بود ، اما حبیب الله
خان بزودی این وصیت پدر را فراموش و نواب را بحکومت غلظاتی اعزام داشت و بخود
سری شروع کرد و بعیاشی پرداخت . از طرف دیگر بعد از مراجعت سردار محمدعظیم خان
از پشاور رنجیت سنگ ، در حال تعقب قوای او به هشت نفر و سپس به پشاور داخل شده این
ولایت را نیز تصرف کرد (مارچ ۱۸۲۳ ع - ۱۲۳۸ هـ ق) . اما چون میدانست که اداره پشاور

(۱) در کتیبه مزار او این بیت نقش است :

چو بر سند سال وفاتش بگو - بخلد برین ایزدش جا دهد (۱۲۳۸ هـ ق)

(۲) و این : یک سیاحت در غزنی ، کابل ، افغانستان صفحه ۳۴۴

بسبب جوش ملی و دیشی افغانها بطور مستقیم از طرف عمال خود ار ممکن نخواهد بود ، بنابراین حکومت پشاور و توابع آن را دوباره و از طرف خود بسر دارانیکه قبلاً در آن جا حکومت داشتند تعویض کرد و باینقسم بین برادران دشمنی و جدائی را نیز ایجاد و تقویه نمود دوست محمد خان که بامر سردار محمد عظیم خان قیادت فتون افغانی را برای مدافعه پشاور بکف گرفته بود ، زمانیکه از تقسیمات پشاور شنید مجادله را بی نتیجه و ناممکن دیده ، نزد برادران خود شافت ولی آنها چیز ذیل قناعتی نپا دادند ، درین بین که دوست محمد خان در پشاور مصروف بود ، وضعیت بین حبیب الله خان و شهزاده اسمعیل جدی شده شهزاده موصوف چون از پدر خود ما یوس شد که بر خلاف حبیب الله خان اقدامی نخواهد کرد بفرافکام مستقیم افتاده و جمعیتی را بدور خود جمع کرد حتی بیکبار برای شروع عملیات از کابل براه سنجک فرار اختیار نمود ولی مراجعت داده شد حبیب الله خان از عاقبت خود ترسیده از کاکاهای قندهاری خود امداد خواست (۱) سرداران قندهار در اثر شنیدن خبر مرگ سردار محمد عظیم خان برای احراز قیادت فامیلی فکر داشتند بکابل آمده و وضعیت را معلوم کنند و هم از خزائن متروکه محمد عظیم خان سهم خود را حاصل نمایند ، ولی از سبب اینکه رئیس شان شیردل خان برای اشغال هرات از دست شاه محمود به آن طرف عزیمت کرده بود ، دیگران از شنیدن این خبر برای او که در کار معاصره هرات مصروف بود پیغام فرستاده مشوره خواستند و او جواب داد که خودش بزودی میرسد بپردل خان با قوای خویش باید فوری طرف کابل حرکت کند ، بپردل خان که وضعیت کابل را خراب دید و دوام سلطنت ظاهری سدوزائی را بی لزوم دانست ، فیصله کرد که باید این عایق بیهوده را از سر راه خود برداشته حکومت را کاملاً بکف خود بگیرد و با آزادی تمام بهمکاری برادران خویش مملکت را اداره کند ، روی این نظریه که واقعا يك فکر معقول بود و اگر تا اخیر عملی و کامیاب میشد برای افغانستان نتایج خوبی را بارمی آورد - از ایوب شاه ملاقات خواست و بارگت داخل شده - پیشچاکر تمام بر ایوب شاه دستمالی که محافظین او نیز حاضر بودند ، حمله کرد و او را دستگیر نمود (۲) املا شهزاده اسمعیل پسرش از خود مدافعه کرده کشته شد ، و باینقسم بپردل خان بسلطنت سدوزائی در مرکز افغانستان خاتمه داده ولی سلطنت محمد زائی را فوراً جانشین آن ساخت زیرا از برادران خود هم اندیشه داشت و این يك سهو بود زیرا وضعیت را برای خود سرداران محمد زائی نیز در آینده مشکل تر ساخته ، دوست محمد خان سالها انتظار کشید تا این کار را که بپردل خان از کم جرئتی در موقعش عملی نکرد جائه عمل بیوشاند و درین قدر مدت افتد سلطنت بکاملی

(۱) هو ک : - اردوی سند صفحه (۴۰۹) سراج التواریخ توجه بپردل خان را بکابل برای جلوگیری از حریف و میل شدن خزین محمد عظیم خان بدست حبیب الله خان ضریف لعل وضعیت الاخلاق میداند نه به دعوت حبیب الله خان (جلد اول صفحه ۱۰۶) .

(۲) ایوب شاه پس از چندی بواسطه حاجی علی نام چنداولی بلباس تبدیل از محبس خارج و در قلعه برج وزیر واقع چارباغ آورده شده تسلیم نواب محمد زمان خان گردید که در بدل يك لك افغانی به پنجاب رسانده شده تسلیم رنجیت سنگ گردید و در لاهور سکونت اختیار کرد .

از مملکت معدوم شده وضع ملوک الطوائفی جانشین آن شد و ثانی که دوست محمد خان اعلان پادشاهی نیز نمود . آن شأن وشوکت و قوه و اقتدار و مرکزیت که شاهان سدوزائی دارای آن بودند دوباره احیا و تجدید شده نتوانست .

بهر حال بد دل خان پس از عزل ایوب شاه حبیب الله خان را سردار کابل شناخته پس از ضبط و ضبط امور خود بقند هار برگشت اما حبیب الله خان که شخص عباس و رفیق بساز بود ما مورین و مشاورین ایوب شاه را معزول و عوض ایشان از رفقای خویش مقرر نمود و منجمه عوض کاکای خود جبار خان که پدرش او را وصایت و مستشاری او منصوب نموده بود نظیر علی خان نامی از دوستان خویش را بحکومت غلزائی فرستاد . امین الله خان لوگری که به سردار محمد عظیم خن خدمات زیاد کرده و آیند نیز طوریکه دیده خواهد شد رول مهمی در نهضت ملی بازی کرد از او در اثر حرکات نامنا سبش رنجیده در صد دبود تا شخص با کفایتی را پیدا کند که باو به پیوند دو ست محمد خان که از جر پانات کابل اطلاع یافت زمین را برای اجرای نقشه خود مساعد تر یافته ، برادران پشاور و خویش را که جاگیر کوچکی باو در نواب پشاور داده بودند ترك گفت و بسکابل آمد و بزودی جمعی از اشخاصیکه از سردار حبیب الله خان رنجیده بودند ، دور او گرد آمدند . حبیب الله خان در اول وهله از دوست محمد خان حین استقبال نموده بود . و دوست محمد خان نیز به مقابل او بسیار تواضع نشان میداد اما اطرافیان هر دو سعی داشتند میان ایشان را بهم بزنند و یکی را به مقابل دیگری تعریف میدادند . آخر الامر به حبیب الله خان تلقین شد که دوست محمد خان را وقتیکه بدر بار می آید گرفتار و کور سازند تا از شر او که شخص جاه طلب و متشبه است برای همیشه خلاص گردند . حاجی خان کاکری در موقعیکه دوست محمد خان بطرف مجلس سردار متوجه بود باو اشاره کرد که باز گردد برای آنکه ملتفت گردد ، انگشت خود را بر چشم خود گذاشت دوست محمد - آن بفراست در یافت و با امیر محمد خان برادر عینی خویش مستقیماً راه فرار را در پیش گرفت و در کوهستان مشغول ترتیبات شد و بزودی حمله کرد . حبیب الله خان را در بالا حصار محصور نمود درین وقت امین الله خان لوگری و نواب همد الجبار خان و دیگر کسانی که از حبیب الله خان ناراض بودند ، باو ملحق شدند و امیر محمد خان که برای جمع آوری لشکر به او گزیده بود نیز از اینطرف رسیده در قلعه کاکای شیف جنگ سخت رخ داد . و آخر الامر نجیب کابل در میان شده صح را بین برادر زاده و کاکا برقرار ساختند و مقرر شد که دوست محمد خان مالیات غزنی و وردک را پایست هزار روپیه نقد سالانه از حبیب الله خان دریافت کنند و حبیب الله خان بحکومت کابل برقرار باشد دوست محمد خان که به این موافقه قلباً راضی نبود برای تیاری جدید به غزنی رفت . درین بین حبیب الله خان که او هم از طرف دوست محمد خان ایمن نبود ذریعاً اکرم خان برادر خویش از کاکا های قند هاری خود امداد خواسته آنها به بسیار جان فشانی اظهار آما ده گمی کردند و بر دل خان بار دیگر بسکابل آمده و پس از مدتی که در کابل با حبیب الله خان محصور بود بین شان موافقت نشده بر دل خان او را ترك کرد و بقند هار برگشت دوست محمد خان فوری از موقع استفاده نموده و بر کابل حمله آورد اما در قلعه فاضی باز سران ملی در بین در آمده از خون ریزی جلوگیری کردند و حبیب الله خان حاضر شد

که بدوست محمد خان چزی وجه نقد پیر دازد اما در عین زمان توطئه ترتیب داده بود تا او را دستگیر نماید چنانچه برای این مقصد او را برقیل سواری خویش پهلوی خود نشاند و بکابل داخل شدند . دوست محمد خان باز از نقشه او آگاه شده در زمستان سخت از کابل فرار کرد و اول به میدان رفت ولی چون حبیب الله خان به تعقیب او نفر گماشته بود خود را برحمت تمام به غزنی رسانیده درین وقت شیردل خان از قندهار بکابل رسید و این شخص که بعد از محمد عظیم خان و دوست محمد خان عاقل ترین و مهم شجاع ترین افراد و اولاد یا بنده خان مرحوم و بر خلاف پدرل خان طرفدار مرکزیت حکومت بود و وضعیت پریشان مرکز را دیده ، زمام امور را بکف خود گرفت و دست حبیب الله خان را از کار کشید و عمال ضابط مقرر کرد . دوست محمد خان که و وضعیت را به آن قسم مشاهده کرد ، در کوهستان بفکر ترتیبات افتاده با سران کابل که از اثر حدت و اضطراب شیردل خان خصوصاً خدای نظر خان امامی او که حکمران کابل و شخص شدید المزاجی بود ، رنجیده بودند روابط خود را قایم نمود اما شیردل خان او را بکابل جلب کرده ، حکومت غزنی کوهستان و میدان را با تفویض نمود و اختصار داد که دیگر از حقوق و حدود خود تجاوز ننماید ضمناً شیردل خان چون از یکطرف از بی کفایتی حبیب الله خان و از طرف دیگر از ماجرا جوئی دوست محمد خان در اندیشه بود ، مبادات که بین آنها موافقه نخواهد شد و در نتیجه امور کابل پریشان تر خواهد گشت بفکر افتاد تا دست هر دو را از کار خارج سازد و زمام امور را بکف خود بگیرد اول می خواست این فکر را به همکاری دوست محمد خان عملی کرده بعد دوست محمد خان را هم از بین بردارد ولی چو نیامدند و شیردل خان فیصله کرد هر دو را در بالا حصار حبس کند و با بنام خزانین سردار حبیب الله خان را تصاحب نمود و پس از آن حبیب الله خان را به ضمانت ما مای خویش خدای نظر خان به او گرفتار ستاد و دوست محمد خان را نیز رها کرده از جمله خزانین سردار محمد عظیم خان یک لک روپیه باو واگذار نمود (۱)

پوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

کنفرانس های بین برادران انعام و رفعت و شیردل خان پلان جدیدی برای تقسیمات برادران خود و اینکه تابع حکومت مره کزلی باشند و در مدافعه خارجی مشترکاً اقدام کنند ، بیش کرد ، اکثر برادران رای دادند که باید دوست محمد خان که بهیچ صورت بحق خود قانع نمی شود ، از بین برداشته شود و حتی برخی به کور کردن او رای دادند و حبس او را کافی و قطعی ندانستند . دوست محمد خان از صورت مذاکرات مجلس بندریه همان حاجی خان کاکر (که بعد ها وزیر او شد) آگاه گشته پیش از پیش شروع به برهم زدن نقشه های آنان نمود و تصمیم گرفت که به شیردل خان و دیگر برادران غفلتاً حمله کرده آنها را دستگیر کند و حبیب الله خان را از لوگر رهائی بخشیده به کمک او اقدامات خود را شروع نماید زیرا حبیب الله خان را می توانست در آینده به ترتیبی که میبود از بین بردارد همان بود که بزودی فوایدی جمع کرد ، به کمک مردمان چنداول که طرفدار او بودند (۲) شیردل خان

(۱) هوک : اردوی سند صفحه (۴۱۱) (۲) درین وقت دوست محمد خان مادر اندر حبیب الله خان

عیال محمد عظیم خان را که دختر خان جوا نشیر بود از دواج کرد که بر نفوذ او در میان فرزندان افروز و (کتاب مهن لال جلد اول صفحه ۲۶۲)

از مملکت معدوم شده وضع ملوک الطوائفی جانشین آن شد و ثانی که دوست محمد خان اعلان پادشاهی نیز نمود . آن شأن وشوکت و قوه و اقتدار و مرکزیت که شاهان سدوزائی دارای آن بودند دوباره احیا و تجدید شده نتوانست .

بهر حال بد دل خان پس از عزل ایوب شاه حبیب الله خان را سردار کابل شناخته پس از ضبط و ضبط امور خود بقند هار برگشت اما حبیب الله خان که شخص عباس و رفیق بساز بود ما مورین و مشاورین ایوب شاه را معزول و عوض ایشان از رفقای خویش مقرر نمود و منجمه عوض کاکای خود جبار خان که پدرش او را وصایت و مستشاری او منصوب نموده بود نظیر علی خان نامی از دوستان خویش را بحکومت غلزائی فرستاد . امین الله خان لوگری که به سردار محمد عظیم خن خدمات زیاد کرده و آیند نیز طوریکه دیده خواهد شد رول مهمی در نهضت ملی بازی کرد از او در اثر حرکات نامنا سبش رنجیده در صد دبود تا شخص با کفایتی را پیدا کند که باو به پیوند دو ست محمد خان که از جر پانات کابل اطلاع یافت زمین را برای اجرای نقشه خود مساعد تر یافته . برادران پشاور و خویش را که جاگیر کوچکی باو در نواب پشاور داده بودند ترك گفت و بسکابل آمد و بزودی جمعی از اشخاصیکه از سردار حبیب الله خان رنجیده بودند دور او گرد آمدند . حبیب الله خان در اول وهله از دوست محمد خان حین استقبال نموده بود . و دوست محمد خان نیز به مقابل او بسیار تواضع نشان میداد اما اطرافیان هر دو سعی داشتند میان ایشان را بهم بزنند و یکی را به مقابل دیگری تعریف میدادند . آخر الامر به حبیب الله خان تلقین شد که دوست محمد خان را وقتیکه بدر بار می آید گرفتار و کور سازند تا از شر او که شخص جاه طلب و متشبه است برای همیشه خلاص گردند . حاجی خان کاکری در موقعیکه دوست محمد خان بطرف مجلس سردار متوجه بود باو اشاره کرد که باز گردد برای آنکه ملتفت گردد ، انگشت خود را بر چشم خود گذاشت دوست محمد - آن بفراست در یافت و با امیر محمد خان برادر عینی خویش مستقیماً راه فرار را در پیش گرفت و در کوهستان مشغول ترتیبات شد و بزودی حمله کرد . حبیب الله خان را در بالا حصار محصور نمود درین وقت امین الله خان لوگری و نواب همد الجبار خان و دیگر کسانی که از حبیب الله خان ناراض بودند ، باو ملحق شدند و امیر محمد خان که برای جمع آوری لشکر به او گزیده بود نیز از اینطرف رسیده در قلعه کاکای شیف جنگ سخت رخ داد . و آخر الامر نجیب کابل در میان شده صح را بین برادر زاده و کاکا برقرار ساختند و مقرر شد که دوست محمد خان مالیات غزنی و وردک را پایست هزار روپیه نقد سالانه از حبیب الله خان دریافت کنند و حبیب الله خان بحکومت کابل برقرار باشد دوست محمد خان که به این موافقه قلباً راضی نبود برای تیاری جدید به غزنی رفت . درین بین حبیب الله خان که او هم از طرف دوست محمد خان ایمن نبود ذریعاً اکرم خان برادر خویش از کاکا های قند هاری خود امداد خواسته آنها به بسیار جان فشانی اظهار آما ده گمی کردند و بر دل خان بار دیگر بسکابل آمده و پس از مدتی که در کابل با حبیب الله خان محصور بود بین شان موافقت نشده بر دل خان او را ترك کرد و بقند هار برگشت دوست محمد خان فوری از موقع استفاده نموده و بر کابل حمله آورد اما در قلعه فاضی باز سران ملی در بین در آمده از خون ریزی جلوگیری کردند و حبیب الله خان حاضر شد

که بدوست محمد خان چزی وجه نقد پیر دازد اما در عین زمان توطئه ترتیب داده بود تا او را دستگیر نماید چنانچه برای این مقصد او را برقیل سواری خویش پهلوی خود نشاند به کابل داخل شدند . دوست محمد خان باز از نقشه او آگاه شده در زمستان سخت از کابل فرار کرد و اول به میدان رفت ولی چون حبیب الله خان به تعقیب او نفر گماشته بود خود را برحمت تمام به غزنی رسانیده درین وقت شیردل خان از قندهار به کابل رسید و این شخص که بعد از محمد عظیم خان و دوست محمد خان عاقل ترین و مهم شجاع ترین افراد و اولاده یا بنده خان مرحوم و پسر خلاف پدرل خان طرفدار مرکزیت حکومت بود و وضعیت پریشان مرکز را دیده ، زمام امور را بهکف خود گرفت و دست حبیب الله خان را از کار کشید و عمال ضابط مقرر کرد . دوست محمد خان که و وضعیت را به آنقسم مشاهده کرد ، در کوهستان بفکر ترتیبات افتاده با سران کابل که از اثر حدت و اضطراب شیردل خان خصوصاً خدای نظر خان امامی او که حکمران کابل و شخص شدید المزاجی بود ، رنجیده بودند روابط خود را قایم نمود اما شیردل خان او را به کابل جلب کرده ، حکومت غزنی کوهستان و میدان را با تفویض نمود و اختصار داد که دیگر از حقوق و حدود خود تجاوز ننماید ضمناً شیردل خان چون از یکطرف از بی کفایتی حبیب الله خان و از طرف دیگر از ماجرا جوئی دوست محمد خان در اندیشه بود ، مبادات که بین آنها موافقه نخواهد شد و در نتیجه امور کابل پریشان تر خواهد گشت بفکر افتاد تا دست هر دو را از کار خارج سازد و زمام امور را بهکف خود بگیرد اول می خواست این فکر را به همکاری دوست محمد خان عملی کرده بعد دوست محمد خان را هم از بین بردارد ولی چو نیامدند و شیردل خان فیصله کرد هر دو را در بالا حصار حبس کند و با بنام خزانین سردار حبیب الله خان را تصاحب نمود و پس از آن حبیب الله خان را به ضمانت ما مای خویش خدای نظر خان به او گرفتار ستاد و دوست محمد خان را نیز رها کرده از جمله خزانین سردار محمد عظیم خان یک لک روپیه باو واگذار نمود (۱)

پوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

کنفرانس های بین برادران در آن اوقات و وقت و شیردل خان پلان جدیدی برای تقسیمات برادران خود و اینکه تابع حکومت مره کزی باشند و در مدافعه خارجی مشترکاً اقدام کنند ، پیش کرد ، اکثر برادران رای دادند که باید دوست محمد خان که بهیچصورت بحق خود قانع نمی شود ، از بین برداشته شود و حتی برخی به کور کردن او رای دادند و حبس او را کافی و قطعی ندانستند . دوست محمد خان از صورت مذاکرات مجلس بندریه همان حاجی خان کاکر (که بعد ها وزیر او شد) آگاه گشته پیش از پیش شروع به برهم زدن نقشه های آنان نمود و تصمیم گرفت که به شیردل خان و دیگر برادران غفلتاً حمله کرده آنها را دستگیر کند و حبیب الله خان را از لوگر رهائی بخشیده به کمک او اقدامات خود را شروع نماید زیرا حبیب الله خان را می توانست در آینده بهر ترتیبی که میبود از بین بردارد همان بود که بزودی فوایدی جمع کرد ، به کمک مردمان چنداول که طرفدار او بودند (۲) شیردل خان

(۱) هوک : اردوی سند صفحه (۴۱۱) (۲) درین وقت دوست محمد خان مادر اندر حبیب الله خان

عیال محمد عظیم خان را که دختر خان جوا نشیر بود از دواج کرد که بر نفوذ او در میان فرزندان افروز و (کتاب مهن لال جلد اول صفحه ۲۶۲)

را در بالا حصار به محاصره گرفت . و از طرف دیگر با سرداران پشاور نیز داخل مفاهمه شده آنها را از شیردل خان جدا کرد . شیردل خان از قند هار امداد خواست و تا زمانیکه امداد قند هار می رسید ، وضعیت شیردل خان در حال محاصره بحرانی شده بود . بنا بران پیش از رسیدن امداد ، به دوست محمد خان پغام فرستاد که بهتر است جنگ مردانه یعنی جنگ میدانی بنما یند و هر کس غالب شود قیادت از او باشد . دوست محمد خان قبول کرد و شیردل خان از بالا حصار خارج و در شاه شهید موقع گرفت و دوست محمد خان طرفداران خود را در تپه مرعجان جای داد . پس از جنگ های سخت که گاهی یکطرف و گاهی طرف دیگر غالب می شد ، بعضی از اراکین بیطرف خاندانی چون نواب جبارخان و نواب زمان خان باهم نشسته مذاکرات صلح را شروع کردند و در نتیجه شیردل خان به ریاست پذیرفته شده جاگیر دیگر را دران حسب ذیل تعیین و تا نسیب گشت . یار محمد خان و سلطان محمد خان از سرداران پشاور چون پشاور وسعت کافی برای پنج برادر نداشت به حکومت کابل متفقا عطا محمد خان و سعید محمد خان و پیر محمد خان به حکومت پشاور و توابع آن - دوست محمد خان به حکومت کوهستان - امیر محمد خان برادر عینی او به حکومت غزنی - نواب جبار خان به حکومت لغمان نواب اسد خان به حکومت حصه باقیمانده دیره جات - شیردل خان و بردل خان و کهندل خان و مهردل خان متفقا به حکومت قندهار و توابع آن رحمدل خان به حکومت سند و نواب زمان خان پسر نواب عبد الصمد خان به حکومت جلال آباد و بالاخره حبیب الله خان پسر سردار محمد عظیم خان به حکومت او کر . شیردل خان که خزان محمد عظیم خان را هم متصرف شده بود بعد از این مجلس بطرف قند هار حرکت کرد . در این وقت عطاء محمد خان حکمران پشاور در بستر بیماری افتاد ، یار محمد خان را از کابل جلب کرد و خودش بر سیدن او بعد ۵۹ سالگی در گرشت و در مزار شیخ حبیب در پشاور دفن گشت (۱۸۲۴ ع - ۱۲۴۰ ق) و یار محمد خان از طرف شوکان سلطان محمد خان در کابل به حکومت مقرر کرد و خود در پشاور زمام امور را بکف گرفت . درین میان میران سهند باز بنای شرارت را گواشته ، رحمدل خان وضعیت را خراب دیده ، پس از آنکه به قندهار پغام فرستاد و کمک عسکری مطالبه کرد خودش نیز سند را گراشته جانب قندهار رهسپار شد . و نائب سلطان خان بن الله دادخان افغان را از طرف خود به حکومت آنجا گماشت - شیردل خان که از شورش سند پان شنید خودش به آن طرف عزیمت نمود اما در فریه ذاکر نزدیک قندهار رحمدل خان پیش رویش آمد و شیردل خان از این اقدام برادر خود متأثر شده و می خواست مستقیماً بسر کوی میران سند حرکت کند اما از قضایای عاید حالش شده لاجرم برای معالجه بقند هار باز گشت و در ماه محرم ۱۲۴۲ ه ق (۱۸۲۶ ع) فوت شده در مزار حضرت جی بابا دفن گردید . سندیان از موقع استفاده کرده ، نائب سلطان خان را طرد و علم خود سری برافراشتند و باین صورت سند از زیر اداره مستقیم افغانستان خارج شد . و این هم جریحه عیبی بود که بر بیکر مملکت وارد گشت و عواقب بدی را بار آورد . والا اگر بردل خان جانشین شیردل خان با همان قوا که سلف او جمع کرده و با همان عزم را سعی که برای استرداد خاک وطن نموده بود بلافاصله حرکت میکرد شك نیست که این ناکامی سیاسی که مقدمه انتزاع سند بشمار میرود ، واقع نمیشد .